



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د، ش ۵ (پیاپی ۴۰)، آذر و دی ۱۳۹۶، صص ۵۳-۷۸

کلیشه‌های زبانی در متون کلاسیک ادب عامه فارسی

حسن ذوالفقاری*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

پذیرش: ۹۵/۱۱/۵

دریافت: ۹۵/۹/۱

چکیده

قصه‌ها سرشار از کلیشه‌های زبانی و اصطلاحات، زبانزدها و مثل‌هاست که بر لطف و شیرینی داستان می‌افزاید. اگر در قصه‌ها از عناصر ادبی مثل تشبیه و استعاره استفاده می‌شود، بسیار ساده و کلیشه‌ای است. کلیشه‌های زبانی از جمله نفرین‌ها، دشنام‌ها، تعارف‌ها، دعاها، سوگندها، تهدیدها، کنایات و امثال مواردی هستند که بازتابنده جنبه‌های عامه‌نگاری آثار و تبیین زبان هر دوره‌اند. این ویژگی و برجسته کردن و مطالعه آن جز فواید مردم‌نگارانه، بیانگر زبان و فرهنگ و عمق و غنای آن‌هاست. در این مقاله کلیشه‌ها و مواد زبانی یادشده از ۶ متن ادبیات کلاسیک عامه انتخاب، طبقه‌بندی، بررسی و تحلیل شده است. سؤال اصلی این مقاله آن است که کلیشه‌های زبانی در متون کلاسیک عامه تا چه اندازه در عامه‌نگاری مؤثر بوده است. پژوهش حاضر با این هدف نگاشته شده است تا نشان دهد کاربرد کلیشه‌های زبانی تا چه اندازه در مقبولیت میان مردم مؤثر بوده است. این مطالعه افزون‌بر فواید مردم‌نگارانه، غنای زبانی آثار را نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: کلیشه‌های زبانی، متون کلاسیک عامه، اصطلاحات، زبانزدها، عامه‌نگاری.

۱. مقدمه

بررسی عامه‌نگاری در متون کلاسیک ادب عامه از چند جهت مهم است: سبک‌شناسی آثار ادبی بیشتر متعلق به آثار کلاسیک است و سبک‌شناسان بیشتر همان آثار را برای مطالعه برگزیده و آگاهانه یا ناآگاهانه از نثر متون عامه، غفلت کرده‌اند. نمونه چنین نثری را می‌توان در آثار

* نویسنده مسئول مقاله: Email: zolfagari@modares.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

مکتوب بازمانده از ادب عامه و افسانه‌های پهلوانی جست. نثر متون عامه جنبه عاطفی دارد و ساده و طبیعی است. چون قصه‌ها روایی و نقلی هستند، زبان و بیانی ساده دارند و نزدیک به زبان رایج مردم هستند. همین جا باید تفاوت نثر عوام را با متون عامه یادآور شد: نثر متون عامه دقیقاً همان زبان نثر محاوره نیست، بلکه گونه‌ای معیار از زبان عامه نزدیک به زبان محاوره و مردم است. مهم‌ترین خصلت زبان این قصه‌ها، همان سهولت و سادگی است که آن را از زبان ادبی متمایز می‌کند. از ویژگی‌های زبانی داستان‌های منثور، کوتاهی جمله‌ها، حذف‌های بی‌قرینه، حذف‌های معنوی، کاربرد فراوان جمله‌های وصفی و یکدستی متن گفت‌وگوهاست؛ از این‌روست که مطالعه در این قصه‌ها برای پژوهش‌های زبان‌شناسی و دریافت زبان و بیان مردم هر عصر مفید است. زبان این آثار روایی و نقلی است که از سویی مبین گفتار مردم و از سوی دیگر انعکاس‌دهنده بخشی از فرهنگ آن دوران است. گاه این نوشته‌ها به‌سوی بیان ادبی می‌رود؛ به‌ویژه در جایگاه وصف، بیان ادبی نمود بیشتری می‌یابد. نثر قصه‌ها گفتاری است. علت نزدیکی نثر قصه‌ها به زبان گفتار آن است که بیشتر هنگام نقل، این داستان‌ها کتابت و به همان شکل گفتاری ضبط می‌شده است؛ از طرفی مخاطب چنین قصه‌هایی، عامه مردم بودند و باید زبان قصه متناسب با فهم آنان باشد. به همین دلیل با آنکه نثر فارسی از دوره سامانی به بعد به تکلف و تصنع گرایش داشت، نثر قصه‌ها همچنان در طول تاریخ تطور نثر فارسی خصلت گفتاری خود را از دست نداد؛ گرچه نثر عالی **سمک‌عیار** با نثر **حسین کرد شبستری** قابل مقایسه نیست. همین نوع نثر است که بعدها زمینه‌ساز ادبیات داستانی جدید در ایران می‌شود.

در سیر سبک‌شناسی نثر فارسی، زبان آثار ادبی در زمان‌های مختلف دچار تحول و تغییر گردید و انواعی یافت؛ اما زبان آثار عامیانه کمتر دچار تغییر شد و نمی‌توان تفاوت چشمگیری میان نثر **سمک‌عیار** و **داراب‌نامه** و آثار بعدی دید، جز برخی علائم و اشارات فرهنگی در متن که روشن‌کننده زمان نگارش است. بی‌دلیل نیست که گاه به‌نادرست برخی آثار را به نویسندگانی انتساب داده‌اند که آن‌ها را ننوشته‌اند؛ مثل ابوطاهر طرسوسی که چندین کتاب به او منسوب است. از نظر نحوه شکل‌گیری آثار نیز تفاوت ماهوی میان آثار ادبی و عامه وجود دارد. در آثار شفاهی بنیاد، متن از پیش اندیشیده نیست و بیشتر در حین اجرا و در حضور مخاطب شکل می‌گیرد و تأثیر آن‌ها در فرایند خلق اثر ملموس‌تر است؛ اما

آثار نوشتاری در غیاب خواننده و مخاطب نوشته می‌شود.

میان آثار عامه که خودِ نقال ثبت کند یا شخصی غیرنقال، تفاوت است؛ نقال اگر خود بنویسد، به زبان عامه نزدیک‌تر است تا اینکه شخصی غیرنقال، همین کار را انجام دهد. درباره برخی آثار مثل *امیراسلان* و برخی آثار نزدیک به آثار کلاسیک و متأثر از آن، زبان قهرمان قاتلان و نحوه گفت‌وگوها یکسان است. عامی و شاهزاده، پیر و جوان، زن و مرد، کودک و برنا همه، همان‌گونه حرف می‌زنند که راوی، نقال، داستان‌سرا و ناظم حرف می‌زنند. خصوصیات روحی و خلقی شخصیت‌ها را از گفت‌وگوهایشان نمی‌توان دریافت (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۹).

زبان و گفتار تمام قهرمان قاتلان داستان نیز زبان و گفتار راوی است. عاشق و معشوق، پادشاه، درویش، وزیر، منجم و ساحر، همه و همه با یک‌زبان سخن می‌گویند. اطلاعات ما درباره قهرمان قاتلان از زبان شاعر است نه از زبان قهرمان قاتلان داستان تا بتوان به مقدار دانش، هنر و بیان آن‌ها واقف شد.

در *امیراسلان* ویژگی لحن محاوره به کرات دیده می‌شود (یوسفی، ۱۳۵۸: ۳۰). در این کتاب، به واژگان و زبانزدهایی چون لچک، پفیوز، فکری‌شدن، ول شدن، مردکه، یک‌وری، جفنگ گفتن، شیشکی انداختن، بدپپله، تشر، برق‌برق زدن، دست‌پاچه شدن و شغال‌مرگی برمی‌خوریم که واژگان آن دوره را ثبت می‌کند. گاه از شکل عامیانه واژگان استفاده می‌شود؛ نظیر رخت‌شور (به‌جای رخت‌شوی) و بفادار (به‌جای وفادار).

سؤال اصلی این مقاله آن است که کلیشه‌های زبانی شامل نفرین‌ها، دشنام‌ها، تعارف‌ها، دعاها، سوگندها، تهدیدها و اصطلاحات، زبانزدها، مثل‌ها در متون کلاسیک عامه تا چه اندازه در عامه‌نگاری مؤثر بوده است. فرض آن است که یکی از جنبه‌های زیبایی‌شناسی و تأثیر این گونه متون و مقبولیت میان مردم همین کاربرد کلیشه‌های زبانی بوده است. این مطالعه افزون‌بر فواید مردم‌نگارانه، غنای زبانی آثار را نشان می‌دهد. در این مقاله کلیشه‌ها و مواد زبانی از ۴۶ متن ادبیات کلاسیک عامه انتخاب، طبقه‌بندی، بررسی و تحلیل شده است.

۲. پیشینه پژوهش

فرمالیست‌ها تحقیقات بسیاری درباره خانواده کلیشه‌های زبانی و ادبی انجام داده‌اند. پرم

یاکوف^۱ کتاب *از ضرب‌المثل تا داستان‌های عامه*^۲ را منتشر کرده است که متن روسی آن در سال ۱۹۸۶ و ترجمه انگلیسی آن در ۱۹۷۹ انتشار یافت و گزارش مختصری از آن در کتاب رستاخیز کلمات (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۷۶) آمده است. ورتنیکوف در مقاله‌ای با نام «برخی ساخت‌های نحوی قالبی‌شده در زبان فارسی» یکی از این قالب‌ها را بررسی کرده است که معنی آن در زبان مردم تأکید بر انجام نشدن کاری است؛ مثل نکرد که نکرد، نرفت که نرفت، نیست که نیست، رفت که رفت و نیز ساخت «...داریم تا ...» مثل خانه داریم تا خانه، ماشین داریم تا ماشین و نظایر آن است (ورتنیکوف، ۱۳۸۰: ۷۷-۸۲). باغینی‌پور (۱۳۷۹) نیز در مقاله «گفتار قالبی و کاربرد خلاقانه آن» بر طرح مبانی نظری و تعاریف ساخت‌های قالبی و سخن‌ناها تمرکز کرده است. آقاگل‌زاده و همکاران (۱۳۸۹) در مقاله «شناسایی و توصیف گفتارهای قالبی‌شده زبان فارسی برپایه نقش عوامل جامعه‌شناختی زبان» صد گفتار قالبی‌شده پربسامد را بررسی و مشخص کرده که پاره‌گفت‌های قالبی‌شده در نوع و قالب ضرب‌المثل، اصطلاح و عبارات مقدماتی در زبان فارسی ظاهر می‌شوند که اختلاف چشمگیری میان میزان فراوانی کاربرد برخی از ساخت‌های قالبی بین گروه‌های سنی، جنسی و تحصیلی مشاهده می‌شود. ذوالفقاری در مقاله «گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در زبان عامه» (۱۳۹۴) به طور جامع این گونه‌ها را معرفی کرده است. درباره برخی زیرگونه‌ها نیز تکراری‌هایی انجام گرفته است، از جمله امیدسالار، در مقاله «نکاتی درباره فحش و فحاشی در زبان فارسی» (۱۳۸۱) و عبدالرحیم ثابت در مقاله «اصطلاح‌ها و تعارف‌های رایج در میان زنان شیرازی» (۱۳۸۵) و دانشگر در مقاله «تعارف و فرهنگ آن نزد ایرانیان» (۱۳۸۱) و پشتدار در مقاله «تعارفات زبان فارسی از دیدگاه علم بلاغت» (۱۳۸۸) و شایلی با مقاله «تعارف در فرهنگ مردم ایران» (۱۳۸۷) گوشه‌هایی از این گونه‌ها را بازنمایی کرده‌اند.

۳. کلیشه‌های زبانی در متون کلاسیک ادب عامه

کلیشه‌های زبانی شامل نفرین‌ها، دشنام‌ها، تعارف‌ها، دعاها، سوگندها، تهدیدها، تکیه‌کلام‌ها، متلک‌ها و کنایات و امثال هستند که بیشتر در وضعیتی خاص به کار می‌روند. کلیشه‌های زبانی متنوع و زاینده‌اند، جنبه شفاهی دارند، قابل ترجمه و معنی نیستند، بلکه باید آن‌ها را

توصیف و تشریح یا با اصطلاحات دیگر معنی کرد، کوتاه و حامل معانی عمیق و فشرده‌اند. پرم یا کوف کلیشه‌ها را شامل ضرب‌المثل‌ها و عبارتهای مثلی، معماها، رمزهای شگونی و بدشگونی، کارگفته‌ها، باورها، رؤیاهای پیشگویانه، دشنام‌ها و نفرین‌ها، شادآرزویی در شادخواری، فال نیک‌زدن، پرسش‌ها و مسائل، سوگندها، مشکل‌ها، لغزها، معماها، تهدیدها، زبان‌گیره‌ها، اباطیل ملفقه، متلک‌ها، اسلوب مضاحک‌گویی، وردها و عزایم و افسون‌ها، خرده متل‌ها و لطیفه‌های تک‌لت، پاسخ‌های مضاحک‌گویان، مضاحک معماگویانه، مضامفات القاب و عناوین، حکایات زحمت‌افزا، متلک‌های غافلگیرکننده، عبارتهای قالبی آغاز افسانه‌ها می‌داند (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۸۴).

گزاره‌های قالبی زیرساختی فرهنگی دارند و برخاسته از لایه‌های فرهنگی و اجتماعی است که امروزه از یاد رفته‌اند. برخی اصطلاحات از طریق قوانین واجی مثل ابدال، ادغام و قلب در زبان مردم شکل عامیانه می‌گیرند، مثل «لامصب» که در اصل لامذهب است. این کلیشه‌ها در متون کلاسیک ادب عامه بسیار پرکاربرد است. این متون شامل افسانه‌ها و قصه‌هایی است که سراسر نبرد اغراق‌آمیز پهلوانان و قهرمان قاتلان واقعی و تاریخی یا خیالی و عشق و عیاری را با عناصر خارق‌العاده به تصویر می‌کشند. این نوع افسانه‌ها میان اسطوره و واقعیت معلق‌اند؛ مانند *سمک‌عیار*، *اسکندرنامه*، *ابومسلم‌نامه*، *امیرارسلان*، *حسین‌کرد شیبستری*، *حمزه‌نامه*، و *حملة حیدری*.

۱-۳. اصطلاحات^۳

اصطلاح واحد معنی‌داری است که از یک یا چند عنصر زبانی ساخته شده باشد و بر روی هم مفهوم واحدی را برساند، مثل پاچه ورمالیده، پادرمیانی، بی‌خاصیت. اصطلاح با واژه تفاوت دارد: واژه میان تمامی گویندگان زبان به‌کار می‌رود؛ ولی کاربرد اصطلاح گروه خاصی هستند. شمار و معنی واژه محدود، ولی کلمه و تعداد اصطلاح گسترده و فراگیر است. این اصطلاحات در چند متن چنین است:

اسکندرنامه نقالی^۴: آب تاختن: ادرار کردن (۷۲ و ۷۷)؛ اتلان: بر اسب پریدن (۳۶۵)؛ اشتلم: فریاد (۲۸۶)؛ الگه: سرزمین (۲۳۶ و ۳۵۶)؛ پکانیده: آراسته (۲۹۵ و ۳۱۰)؛ تنوره زدن:

به آرامی چرخیدن و حلقه بستن دود (۲۴۸)؛ حفیظه: بیوست (۲۹۶)؛ دستک زدن: دست زدن (۳۴۰)؛ دوستاقتی: زندانی (۵۰)؛ روباه‌بازی: حيله‌گری (۳۱۰)؛ زرگری: ساختگی (۳۱۴)؛ سرتراشی (۶۷)؛ سر دادن: رها کردن (۲۸۰)؛ سنبک: قایق (۳۰۲)؛ سرنج: بوق (۳۳۳)؛ کله‌خورده: مغبون (۱۰۳ و ۱۱۰)؛ چاق: تندرست (۵۷، ۱۸۷ و ۲۷۲)؛ پرستار: کنیز (۱۵۶)؛ شیلان: مهمانی (۷۷)؛ هی زدن (۱۷۶)؛ بقمه: گلوگیر (۱۸۸)؛ معروض خلعت: لخت (۲۰۱)؛ عف- عف کنان: تقلید صدای سگ توسط عیار (۲۱۶)؛ قیمة‌قیمة: تکه‌تکه (۳۵۲)؛ قیه و شافوت؛ قیه: جیغ زدن در جشن و عروسی (به عبارت عیاری: کل کشیدن)، شافوت: سوت‌زدن با لب (۳۶۲)؛ کشکول ملک‌الموت: قایق (۸۸)؛ گرد پا تکاندن: وارد جایی شدن (۲۹۵)؛ گلبانگ بر قدم زدن: آواز کشیدن شاطران و معرکه‌گیران و امثال آن‌ها، پس گلبانگ بر قدم زدن یعنی در حین قدم زدن، آواز خواندن (۲۶۹).

اسکندر و عیاران: حرف مفت زدن (۲۴۶)؛ محل نگذاشتن به کسی (۳۷)؛ پاپی شدن (۱۹۰)؛ جفنگ گفتن (۱۰۹ و ۲۷۵)؛ دخلی به کسی داشتن (۱۶)؛ و پدر درآوردن (۶۶).
امیرارسلان: با هزار آب‌وتاب (۱۱۲)؛ رفت‌وروب (۱۳۳)؛ شکم سیر خوردن (۸)؛ و تصدق سر تو (۶۵).

شیرویه نامدار: خرد و خاکشیر (۲۱۲)؛ پيله کردن (۱۹۶)؛ و آب خوش از گلوی کسی پایین رفتن (۲۰۰).

فیروزشاه‌نامه: به ما دخل ندارد (۵۳۳)؛ آخر زود بگو دلم از غلاف بیرون آمد (۱۸۵)؛ بگرد تا بگردیم (۷۱).

قهرمان قاتل: یک‌دل نه هزار دل عاشق کسی شدن (۲۰)؛ بند از بند او جدا شد (۲۰)؛ و گیر افتادن (۲).

خاورنامه: آب‌جارو کشیدن (۲۴)؛ اجل معلق (۸)؛ اختلاط کردن (۴۷)؛ ای داد بیداد (۹۲).
 تعبیر و اصطلاحات عامیانه مورد استفاده در این آثار، نزدیکی زبان محاوره امروز فارسی‌زبانان را با زبان مردم گذشته نشان می‌دهد و این نکته در جامعه‌شناسی زبان اهمیت دارد. این اصطلاحات را امروزه نیز در محاوره به‌کار می‌بریم، برای مثال: ببینم چه می‌کنی (اسکندرنامه نقلی، ۲۲۹)؛ حرف مفت (همان: ۲۴۶)؛ محل نگذاشتن (همان: ۳۷)؛ قاه‌قاه خندیدن (۳۹)؛ خدایا به دور دار! (ابومسلم، ۲: ۴۱۴). این نکته مبین آن است که تفاوت زبان

محاوره طی هشتصد سال تاکنون زیاد نیست.

۳-۲. نفرین‌ها^۵

مضمون نفرین‌ها درخواست مرگ، کاهش رزق و روزی، انواع بیماری و عاقبت بد از خدا برای نفرین‌شونده است. برای نمونه در *اسکندرنامه*: مادرت به عزایت بنشیند (۱۴): آتش به جانت بگیرد (۵۸): اگر خیال بد در نظر داشته باشم، خدا گیر شوم (۵۷۰): به غضب خدا درآیی (۵۸۲): ای کاش از تخت به تخته تابوت می‌افتادی (۶۴۱): دولتت بر فریاد باد (۱۳): یا در *اسکندر و عیاران*: آتش به گورت بگیرد (۲۹۶): بلا بر جانت بخورد (۳۵۷): فرزند، جوان مرگ شوی (۷۲): دست... بریده باد اگر ... (۱۶۱): چشم نسیم کور باد (۲۴۳): گور پدر نسیم (۳۵۵). این نفرین‌ها کاملاً نشان‌دهنده جهان‌بینی و اعتقادات دینی گوینده است. در نفرین‌ها می‌توان به سبک زندگی مردم هم پی برد؛ چنان‌که برای شستن مرده او را بر تخت یا لت در می‌گذاشتند و می‌شستند و برتخته شستن به این کار اشاره دارد. آتش به گور گرفتن نیز به داستان عاق والدین و آتش گرفتن گور جوانی اشاره دارد که در عصر پیامبر مورد نفرین و عاق مادر واقع شده بود. این مسئله جز بحث دینی، جنبه اجتماعی قوی هم دارد.

۳-۳. دشنام‌ها^۶

دشنام، ناسزا یا فحش نسبت بد دادن به شخص یا نزدیکان وی است و بیشتر با کلمات رکیک همراه است. به فحش‌دهنده، بددهن، فحاش و هتاک می‌گویند. به کار بردن کلمات رکیک و ناسزاها، رواج تمام داشته است. در شعر، نثر و نقدهای ادبی این دوره نیز این‌گونه کلمات فراوان دیده می‌شود. داستان‌های عیاری نیز در محافل عام و برای سرگرمی و نشاط عامه خوانده یا روایت می‌شده است. پس بسامد بالای این‌گونه تعبیر در تمام داستان‌های عامیانه این دوره، شگفت نیست.

برخی ناسزاها بسیار تکرار می‌شوند؛ مثل «مادربه‌خطا» و «حرامزاده» که احتمالاً بر تزلزل بنیادهای اخلاقی و خانوادگی دلالت تواند داشت و خطاب توهین‌آمیز «پاچه‌باریک» که نشان‌دهنده بخشی از پوشش عیاران است؛ اما برای طعن و تحقیر به کار می‌رفته است. البته

عنوان «حرام‌زاده»، همه‌جا دشنام نیست و گاهی به معنای زیرک، حيله‌گر و فرصت‌طلب به‌کار می‌رود که نوعی تشویق و اعجاب پنهانی نیز در آن احساس می‌شود. برخی دشنام‌ها نیز به مشاغل و طبقات فرودست جامعه اشاره دارند که در آن روزگار فراوان بوده و در میان شاعران و اهل ادب نیز فراوان دیده می‌شده است. بازتاب مسائل و مشکلات اقتصادی و نفوذ بیگانگان و خارجی‌ها را نیز در برخی دشنام‌ها می‌توان رصد کرد. البته میزان رعایت عفت کلام در داستان‌ها با هم متفاوت است و برخی نویسندگان یا راویان، ادب و اعتدال را رعایت کرده و برخی دشنام‌هایی رکیک و زننده از زبان شخصیت‌ها یا از زبان خود در برابر دشمنان به کار برده‌اند.

دشنام‌ها یا ناسزاهایی که بر زبان شخصیت‌های داستانی یا راوی، نویسنده و یا سراینده داستان‌ها جاری می‌شود، از نظر شدت و نوع، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در برخی از متون، در این‌گونه موارد، عفت کلام رعایت نمی‌شود و دشنام‌های گاه رکیک و خلاف عرف و ادب، به‌سادگی و وفور ردوبدل می‌گردد که از منظر جامعه‌شناسی، نشان از افول ادب و فرهنگ در چنین دوره‌هایی دارد. در برخی نیز دشنام‌ها چندان رکیک و آزاردهنده نیست. این جمله‌ها و الفاظ را می‌توان بدین‌گونه تقسیم‌بندی کرد:

۱. دشنام‌هایی که بر حماقت و کم‌عقلی طرف مقابل تأکید دارند: ابتر (فلک‌نازنامه، ۸۴)؛ ابله بدگهر خیره‌سر (زرین‌قیانامه، ب ۱۲۷۳)؛ ابله خیره‌سر (سام‌نامه، ۵۰۰)؛ ابله غافل (شهریارنامه، ۱۰۱)؛ ابله (زرین‌قیانامه، ب ۵۳۹۴؛ همای‌نامه، ۲۱)؛ احمق (داراب‌نامه، ۱/ ۴۹۷)؛ بی‌خرد ابله تیره-رای (سام‌نامه، ۲۵۹)؛ بی‌خرد دیوسار دژم (افتخارنامه، ۱۷۱)؛ بی‌خرد زشت‌کار (همان: ۲۴۲).

۲. دشنام‌های زن‌ستیزانه و مردستایانه: از زن کمتر ازل و ابد (حسین کرد شبستری، ۳۵۶، ۱۴۷)؛ زن‌جلب (خاورنامه، ۵۶)؛ زن طبیعتان (حسین کرد شبستری، ۱۶۵)؛ زن ... (همان: ۵۶)؛ زنان ناکس (سمک‌عیار، ۱۱۳/۴)؛ زن‌صفت (رستم‌نامه، ۱۲۷)؛ زنک شلافه (ابومسلم‌نامه، ۲/ ۱۳۴).

۳. دشنام‌هایی با صبغه جنسی و ناموسی: بسامد این دشنام‌ها فراوان است: بدفعل حرام‌زاده (سمک‌عیار، ۲۴۹/۴)؛ بی‌پدر (داراب‌نامه، ۱/ ۵۴۳)؛ حرام نادرست (ملک جمشید ... ، ۱۰۸)؛ حرام‌زاده (سمک‌عیار، ۳۰۳/۴)؛ حرام‌زاده بی‌اصل (همان: ۱۹۰/۴)؛ حرام‌زاده نابکار (داراب‌نامه، ۲/ ۵)؛ جلب زن (بدیع‌الملک، ۱۲۶)؛ روسبی وارون‌سرشت (افتخارنامه، ۶۷)؛

گیسوبریده (حسین کرد شبستری، ۱۴۶): قلتبان (سمک‌عیار، ۷۶/۱)؛ مادربه‌خطا (حسین کرد شبستری، ۵۴)؛ مادرقحبه (خاورنامه، ۷۰)؛ نامرد از زن کمتر (شاهزاده هرمز، ۳۹)؛ نامرد لچک‌به‌سر (ملک جمشید ...، ۱۴۱).

۴. دشنام‌هایی که طرف مقابل را حیوان یا پست‌تر از حیوان قلمداد می‌کند. در این دشنام‌ها «سگ» بیش از همه حیوانات دیده می‌شود و نشان می‌دهد که از دیرباز نگاه ایرانیان به این حیوان چگونه بوده است: از سگ کمتر (سام‌نامه، ۴۰۸)؛ پیرسگ (شاهزاده هرمز، ۶۸)؛ خرطبیعت (شاهزاده شیرویه، ۲۲۳)؛ دد روسیاه (زرین‌قبانامه، ب ۱۴۲۰۵)؛ روباه پیر (بدیع‌الملک، ۱۶۱)؛ روباه‌باز (بدیع‌الملک، ۶۸، ۷۵، ۱۲۳)؛ سگ بدکردار (داراب‌نامه، ۱۸۴/۱)؛ سگ بغل‌گندیده (خاورنامه، ۲۴)؛ سگ بی‌ناموس (ابومسلم‌نامه، ۸۳ / ۱)؛ سگ حيله‌گر (همان: ۲ / ۲۵)؛ سگ خارجی (شاهزاده هرمز، ۱۳)؛ سگ دون‌همت (داراب‌نامه، ۳۳۶/۱).

۵. دشنام‌هایی که مبنای دینی و اعتقادی دارند. معمولاً در این داستان‌ها، مبارزه لشکر اسلام و سپاه کفر جریان دارد و طبیعی است که برخی خرده‌گیری‌ها و دشنام‌ها باید مبنای دینی و مذهبی داشته باشند: اهل بدعت (ابومسلم‌نامه، ۲۱۳ / ۱)؛ بددین بدروزگار (سام‌نامه، ۳۰۳)؛ زشت‌نام (علی‌نامه، ب ۷۳۰۴)؛ شوم کافر (فلک‌نازنامه، ۲۸۷، ۳۵۱)؛ ظالم زشت‌کیش (علی‌نامه، ب ۷۵۷۳)؛ سگ گبر (همان: ب ۵۱۶۳).

۶. دشنام‌هایی که به بخت و اقبال اشاره دارند و تقدیرگرایانه، دشمن یا رقیب را محروم از بخت و اقبال نیک و شایسته و به نوعی محروم از لطف خداوند قلمداد می‌کنند: بداختر (زرین‌قبانامه، ب ۶۰۰۰).

۷. دشنام‌هایی که صفات اخلاقی ناپسندی را به طرف مقابل نسبت می‌دهند: (بخیل لعین، ابومسلم‌نامه، ۱ / ۴۸۵) بد بدسرشت (افتخارنامه، ۱۵۰) بد زشت‌کیش (بیژن‌نامه، ب ۴۴۶) بداندیش بدروزگار (افتخارنامه، ۳۱۷)

۸. دشنام‌هایی مبنی بر زشت‌رویی و بداندامی دشمن یا رقیب: دژم‌بخت و سگ‌رو و بدسرشت (همان: ۳۱۷)؛ دیوچهر (بهم‌نامه، ۱۴۵، ۲۴۰، ۵۴۷)؛ شهریارنامه، ۶۰)؛ دیوزاد (بهم‌نامه، ۵۱۳)؛ همای‌نامه، ۳۲)؛ سیاه شش‌قاز بها (حسین کرد شبستری، ۲۶۰).

۹. دشنام‌های قومیتی و ملیتی: عرب موش‌خوار (ابومسلم‌نامه، ۱ / ۴۹۴)؛ عرب نان‌جو خور (خاورنامه، ۳۷).

با نگاهی به دشنام‌ها درمی‌یابیم که اغلب براساس نوع و میزان حساسیت مردم بسامد می‌یابد، چنان‌که حرامزاده، بیشترین بسامد را دارد؛ زیرا در شرع و عرف مردم بسیار اهمیت دارد. سگ در شرع اسلام نجس است و در دشنام کاربرد فراوان می‌یابد؛ اما در فرهنگ‌های دیگر چنین نیست. دشنام‌های تقدیرگرایانه نیز مستقیم از اندیشه‌ها و باورهای عمیق مردم به اقبال و بخت سرچشمه می‌گیرد.

۳-۴. دعاها^۷

دعا طلب خیر و نیکی و سلامت برای کسی است. دعاها بیشتر برخواسته از اعتقادات دینی مردم هستند. دعاها هر گروه شکل خاصی دارد. اغلب دعاها با کلمات منادا و دعایی مثل الهی و خدایا همراه است. هر موقعیتی مثل هنگام کار، سفر، تسلیت، بخشش، عیادت و تشکر دعای خاص خود را دارد. برخی از این دعاها و تحسین‌ها امروزه نیز کاربرد دارند، از جمله روی تو سفید باد، تصدق سرت، خانه‌آباد، خانه‌آبادان، دستت را بنازم، دست‌مریزاد، گرد کاکلت گرم، ناز سرت گرم و ناز سر تو. برخی دیگر از این دعاها و تحسین‌ها از رواج افتاده‌اند، همچون: دست مادرت مریزاد، این مزد کفش شما، بهای کفش شما.

اسکندرنامه: عمرت زیاد باد (۴۰)؛ فدای تو گرمدم (۶۱۳)؛ فدایت شوم (۱۹۴)؛ دولتت زیاد باد (۵۰۸)؛ آتش به کارت نگیرد (۹۸)؛ گرد کاکلت گرمدم (۳۳۷)؛ قربان مادرت بروی؛ برای تحقیر (۲۴۱)؛ بلاگردانت شوم (۵۶۸)؛ دیده من بی‌تو مباد که تو را به این حال نبینم (۴۴۳).

داراب‌نامه بیغمی: آفتاب ملک و مملکت از مشرق علا درخشنده باد و دین و دولت و اقبال از افق جلال تابنده باد! (۶۳/۱)؛ شاه را بقا باد (۶۴/۱).

چون بیماری و مرگ و میر در گذشته زیاد رواج داشته، اغلب دعاها آرزوی سلامتی برای مخاطب است. دعاهایی مثل «بلاگردانت شوم» برخاسته از باورهای رایج مردم است که شخص با کارهای مختلف بلاگردانی می‌کند و اغلب وسیله یا دعایی است که سبب دوری شر از کسی می‌شود. نظر قربانی برای جلوگیری از چشم‌زخم نوعی بلاگردانی است. روش‌های دیگر بلاگردانی در ایران لال شیش، چوب بلاگردان و تیر آرش است. (رک: ابومحبوب، ۱۳۸۸: ۹-۳۳).

۳-۵. سوگندها^۱

قسم‌دادن و قسم‌خوردن برای اطمینان دادن یا اطمینان گرفتن از انجام کاری است. افراد و اشیا و مکان‌هایی که به آن‌ها قسم یاد می‌شود شامل خدا، مقدسان، مکان‌ها و چیزهای مقدس، تن و اجزای بدن، و افراد خانواده هستند. بین شخصیت‌های داستان یا گاه از زبان نویسنده یا شاعر یا راوی، سوگندهایی بیان می‌شود که می‌توان آن‌ها را چنین دسته‌بندی کرد:

۱. سوگندهای دینی و آیینی: به نام خدا، پیامبران، ادیان، کتاب‌های آسمانی، شخصیت‌های دینی و معتقدان راستین آیین و داد (فتخارنامه، ۳۱)؛ ابراهیم^(ع) (اسکندرنامه، ۸۰)؛ ادریس (زرین‌قبانامه، ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳)؛ آدم (همان: ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳)؛ اسحاق (همان: ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳)؛ برای خاطر اوجاق آل‌عثمان (حسین کرد شبستری، ۳۰۷)؛ پاکان درگاه خدا (زرین‌قبانامه، ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳)؛ پایه تخت حضرت سلیمان (جعفری، ۱۸)؛ پرهیز مردان پرهیزکار (شهریارنامه، ۱۴۳، ۱۴۷)؛ اورنگ کلیسا (فلک‌نازنامه، ۷۹)؛ پیران رهبان (زرین‌قبانامه، ب ۱۲۵۹۹)؛ حق داور دادگر (علی‌نامه، ب ۷۴۲۸)؛ حق دوستداران محمد (خاوران‌نامه، ب ۱۹۷۷)؛ حق دینم (طرسوسی، ۱۲۷۰ق: ۹۵)؛ حق سوره یس و طه (فلک‌نازنامه، ۱۰۶)؛ جدت (حسین کرد شبستری، ۳۸۳)؛ خدای هیجده‌هزار عالم (میرارسلان ...، ۲۰۱)؛ خضر (زرین‌قبانامه، ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳)؛ خلوت‌نشینان آگاه (همان: ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳).

۲. سوگند به مظاهر زیبای طبیعت: آتش گویا (فیروزشاه‌نامه، ۶۶۴)؛ برق درفشان (فتخارنامه، ۲۸۹)؛ بیستون طاق بام سپهر (همان: ۳۸)؛ بیستون گنبد گردگرد (همان: ۲۸۹)؛ بهرام (سام‌نامه، ۷۱)؛ بیستون گنبد لاجورد (فتخارنامه: ۸۴).

۳. سوگند به شأن و منزلت و قدرت پادشاهان یا حاکمان و بزرگان (یا اسباب و لوازم حکومت آنان): اورنگ شاه (زرین‌قبانامه، ب ۵۲۸)؛ تاج کیان (فتخارنامه، ۹۰)؛ تاج و تخت شاه (داراب‌نامه، ۱۱۱)؛ تاج و تخت من و داراب (اسکندرنامه، ۴۶۸)؛ جان منوچهر (کک کوهزاد، ۲۴۳).

۴. سوگند به اساطیر ملی: ارواح سام (زرین‌قبانامه، ب ۲۳۲۷)؛ خاک سیاوش (برزونامه، ۱۳۵)؛ خاک نریمان (سام‌نامه، ۲۱۰)؛ دیدار دستان (زرین‌قبانامه، ب ۶۸۵۹-۶۸۶۳)؛ دیدار زال (همان: ب ۱۳۴۰۴-۱۳۴۰۸)؛ رستم (همان: ب ۱۳۴۰۴-۱۳۴۰۸)؛ روح سام سوار (همان: ب ۹۱۹۳-۹۱۹۴).

۵. سوگندهای عاشقانه (به جان معشوق و زیبایی‌هایش یا عاشق و دردهایش): آبی که در چشمه نوش توست (سام‌نامه، ۱۴۸-۱۴۹): آهوی یاد شیرافکنک [چشم زیبا] (سام‌نامه، ۱۴۸-۱۴۹): بادام بیمار [چشم] (همان: ۱۶۱) جان معشوق (همان: ۱۶۱، ۵۵۰): ترکان غمازه می‌پرست (افتخارنامه، ۱۷۳): جان‌بخشی آن لب جان‌فزای (سام‌نامه، ۱۴۸-۱۴۹): چشم فتان معشوق (همان: ۱۶۱): حق عاشقان (فلک‌نازنامه، ۱۰۶).
۶. سوگند کافران به بزرگان، بت‌ها یا اعتقادات خویش: ابلیس و لاقیس (زرین‌قبا‌نامه، ب ۵۵۱۷): ابلیس (امیرارسلان ... ، ۳۱۷، ۳۷۸، ۵۵۶، ۵۹۶): بت بزرگ (خاورنامه، ۹۰): بت (اسکندرنامه، ۹۶): داراب‌نامه، ۶۶۴): تیتی میتی (اسکندرنامه، ۹۶): جان لات (زرین‌قبا‌نامه، ب ۱۲۵۹۹): حق شمر (ابومسلم‌نامه، ۴۳۵): حق ضحاک (همان: ۴۳۵): حق یزید (همان: ۴۳۵): سر مروان حمار (همان: ۱۶۰ / ۳): سر مروان (همان: ۱ / ۶۰۱): سُم خر عیسی (حسین کرد شبستری، ۴۰۱).
۷. سوگند به جان عزیزان: تو بمیری (اسکندرنامه، ۱۴): جان پدر (زرین‌قبا‌نامه، ب ۶۸۵۹-۶۸۶۳): جان تو (سام‌نامه، ۱۶۱): جان مادرم (اسکندرنامه، ۱۴): حق شیر مادرم (همان: ۳ / ۵۰۶): خاک پای پدرت (ابومسلم‌نامه، ۱۶۰ / ۳): سر تو (حسین کرد شبستری، ۱۹۰، ۲۶۵، ۲۶۶): سر مبارک تو (همان: ۱۶۳): سر مرشد کامل (همان: ۲۶۶).
۸. سوگندهای رزمی و جنگجویانه (میدان جنگ، قهرمانان و ابزار جنگ): آهنگ کین (افتخارنامه، ۳۱): پتک روز نبرد (همان: ۱۶۲): پرخاش و پیکار گند‌آوران (همان: ۸۰): ترک و برِ پال مردان مرد (همان: ۱۶۲): جان پهلوان (همان: ۸۰): چنگ گردان شیر (همان: ۱۵۱).
۹. سوگندهای ترحم‌جویانه (اشاره به دردمندان و گرفتاران): آوارگان از خانمان‌ها (فلک‌نازنامه، ۱۰۶): پیران نومید خسته‌جگر (زرین‌قبا‌نامه، ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳): درد غریبان دور از دیار (همان: ب ۱۸۲۳۶-۱۸۲۵۳).
۱۰. سوگند به صفات نیک انسانی: امید پیران امیدوار (شهریارنامه، ۱۴۳، ۱۴۷): امیدواران زنده‌خواه (همان: ۱۴۳، ۱۴۷).
۱۱. سوگند به برخی اشیا: آینه (همان: ۷۶): نای (افتخارنامه، ۱۷۳): نگین (زرین‌قبا‌نامه، ب ۱۱۰۶۱-۱۱۰۶۲).
۱۲. سوگند به نام سرزمین خود: توران زمین (برزنامه، ۱۳۵): خاک نیاکان (زرین-)

قبانامه، ب ۲۳۲۷).

۱۳. سوگندهای طنزآمیز: پشم... و ریش عبدالمؤمن خان (حسین کرد شبستری، ۳۲۵).

۳-۶. تهدیدها^۱

تهدید جمله‌ای است که برای ترس انداختن در دل افراد در مناقشات بر زبان می‌آید. رجزخوانی، اغراق و خطونشان کشیدن از ویژگی تهدیدهاست. هر تهدید پاسخی دارد. رقیبان و هموردان معمولاً در صحنه‌های نبرد یکدیگر را تهدید می‌کنند و برای هم رجز می‌خوانند. برخی از این تهدیدات امروزه نیز در تداول عامه مردم رواج دارند، برای نمونه پوست از کله‌ات می‌کنم، مادرت را در عزایت می‌نشانم، مادرت را به عزایت می‌نشانم، قیمة قیمة‌ات می‌کنم. آتش‌به‌گورت بگیرد، بلا برجان‌ت بخورد، فرزند جوان‌مرگ شوی، جون مرگ شی، دست ... بریده باد اگر...، چشم نسیم کور باد، گور پدر نسیم. رجزخوانی نمونه‌ای از تهدید در افسانه پهلونی است. در ادبیات حماسی و عامیانه، این جملات، گاه طعن و تمسخر دشمن را نیز در نظر دارد؛ مانند: می‌گوی و گرنه تو را به ضرب چوب مقرر آرم (داراب‌نامه، ۱/ ۶۱۷)، تو را به صفتی بکشم که مرغان هوا بر تو بگیرند (همان: ۲/ ۶۲۴)؛ به سر مروان حمار و به سر نصر سیار نابکار تا تو را بگیرم، برنگردم (همان: ۲/ ۷۷)؛ او را به نوعی بکشم که مرغان هوا و ماهیان دریا بر حال او گریه کنند (همان: ۲/ ۱۳۱)؛ به یک زاری زار بکشم که مرغان هوا و ماهیان دریا بر حالش بگیرند (همان: ۲/ ۱۷۳)؛ به سر خلیفه که کاری کنم با تو که با داستان‌ها بازگویند (همان: ۳/ ۲۰۶)؛ سپاه خوارج را به جنگ و مکرها چنان کنم که جام را جیم و رام را ریم و بام را بیم و شام را شیم فرق ندانند (همان: ۳/ ۴۲۱).

در این نمونه‌ها هموردان در میدان جنگ، در برابر یکدیگر رجزخوانی و قدرت‌نمایی می‌کنند و دشمن را از عاقبت شوم کار خود بیم می‌دهند و می‌کوشند نهایت شوربختی و سیه روزگاری فرجام جنگ را پیش روی وی بیاورند. این‌گونه قدرت‌نمایی‌ها و شاخ‌وشانه کشیدن‌ها در ادبیات حماسی هم سابقه‌ای دیرین دارد.

۷-۳. گزاره‌های قالبی^{۱۰}

یکی از عناصر زبانی و ساختاری قصه‌های عیاری، گزاره‌های قالبی است (ر.ک: مارزلف، ۱۳۸۵: ۴۳۹). مقصود از این گزاره‌ها، عبارت‌های تکرارشونده‌ای هستند که معنایی خاص را می‌رسانند و بیشتر ابزاری ساختاری برای تمایز زمان و فضا هستند. این گزاره‌ها حاوی اندیشه‌ها، باورها و دیدگاه‌های فرهنگی در آغاز و پایان و میانه داستان هستند که یا جنبه زبانی و ادبی دارند و به نوع زبان در بیان و توضیحات قصه بازمی‌گردند یا جنبه کنشی دارند که شامل برخی بن‌مایه‌های تکرارشونده یا حالات و رفتار کلیشه‌ای قهرمانان در قصه‌ها می‌شوند. گزاره‌های قالبی، آغازی، میانی و پایانی هستند.

گزاره‌های آغازین: گزاره‌های آغازین داستان جمله‌هایی کوتاه برای گشایش قصه است؛ مثل «اما روایان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین‌گفتار روایت کرده‌اند که ...». گزاره‌های آغازین معمولاً آهنگین و قافیه‌دار هستند. این آغازینه‌ها، حکم مقدمه قصه را دارند. تفاوت اساسی قصه‌های قدیم و جدید نیز در همین آغاز داشتن قصه‌های قدیم است که بی‌مقدمه و یکباره شروع نمی‌شود. در این گزاره‌ها یا به زمان یا مکان یا قهرمانان اشاره می‌شود. زمان قصه بنا بر همین گزاره‌ها، نامشخص، دور یا مبهم است.

۱. گزاره‌هایی که نام راوی در آن مشخص شده است. یا راوی خود نویسنده و سراینده است و یا از راوی دیگری با ذکر نام، یاد می‌کند (در جملاتی ساده یا ادبی). نمونه: «اما خداوند حدیث، حسین بن علی بن موسی طرطوسی گوید» (بومسلم‌نامه، ۳ / ۴۱۹)؛ «مولانا منوچهر ناقل است و می‌فرماید که» (اسکندرنامه، ۳۵).

۲. گزاره‌هایی که در آن‌ها تنها از راوی بدون ذکر نام و با عباراتی ساده و بدون آرایه‌های ادبی یاد می‌شود. در این موارد، راوی با صفاتی چون دانا، کاردان، فیلسوف، موبد، مهندس و دهقان معرفی می‌شود: اما راوی [چنین] گوید/ نقل می‌کند/ روایت کرده/ روایت کند/ روایت می‌کند (حسین کرد شبستری، ۳۲)؛ اما راوی چنین روایت کرد (بومسلم‌نامه، ۲ / ۳۵)؛ اما روایان اخبار روایت کرده‌اند (اسکندرنامه، ۱ / ۵۷۴)؛ بدین‌سان بیان کرد راوی سخن (مادح، ۱۳۸۰: ب ۱۲۴۶)؛ چنین گفت دانای این داستان (بازل، ۱۳۸۳: ۵۸؛ راجی، ۱۳۸۳: ۱۴۵)؛ چنین گفت دانای پیشین (فتخارنامه، ۳۲۲)؛ چنین گفت دانای تاریخدان (سام‌نامه، ۳۵۵)؛ چنین گفت دانای راز کهن (راجی، ۱۳۸۳: ۶۱)؛ بدین‌سان شنیدم ز اهل خبر (بازل، ۱۳۸۳: ۳۳)؛ چنین گفت موبد مر این داستان

(سام‌نامه، ۴)؛ چنین گوید آن کاردان فیلسوف (اقبال‌نامه، ۹۷)؛ راوی داستان چنین می‌گوید (داراب-نامه، ۱/۶۴۱)؛ هم از فیلسوفان آن مرزوبوم/ چنین گفت پیری ز پیران روم (اقبال‌نامه، ۵۵)؛ همان فیلسوف مهندس نهاد/ ز تاریخ روم این‌چنین کرد یاد (همان: ۱۳۵).

۳. گزاره‌هایی که در آن‌ها از راوی همراه با عباراتی زیبا و شاعرانه و آرایه‌های ادبی به‌ویژه سجع یاد می‌شود؛ اما راوی این روایت خاطرخواه و ناقل این حکایت خالی از اشتباه چنین ذکر کرده (اسکندرنامه، ۲/۴۲۸)؛ اما راوی این روایت رنگین و ناقل این حکایت شیرین چنین روایت می‌کند (همان: ۲/۳۰۳، ۳/۳۶۹)؛ اما راویان این روایت رنگین و ناقلان این حکایت شیرین چنین ذکر نموده (همان: ۳/۳۳)؛ اما طلسم‌گشایان داستان روح‌افزا در کشتی بیان، چنین ذکر نموده‌اند که (همان: ۳/۱۶۱)؛ دُرَفشان این گنجدان کهن/ چنین داد گوهر ز گنج سخن (آیینۀ اسکندری، ۲۸۷).

۴. گزاره‌هایی که در آن‌ها یادی از راوی نمی‌شود و تنها به این نکته اکتفا می‌شود که روایت کرده‌اند که: به روایت آمده است که (حمزه‌نامه، ۳۶۰)؛ به روایت چنین آورده‌اند که (همان: ۶۵)؛ به گفتار راوی ... (راجی، ۱۳۸۳: ۱۶۶)؛ چنین آورده‌اند (حمزه‌نامه، ۵۱)؛ چنین دیدم اندر کتاب سپهر (افتخارنامه، ۲۴۴).

۵. گزاره‌هایی که دعوت به شنیدن یا خواندن داستانی می‌کنند: کنون داستانی تو نو گوش کن (برزنامه، ۱۶)؛ کنون داستانی دگر گویمت (افتخارنامه، ۷۳)؛ کنون داستانی ز نو سر کنم (راجی، ۱۳۸۳: ۱۸، ۲۸)؛ کنون ذکر آن داستان آورم (همان: ۱۰)؛ کنون رخ بتابان ازینجا دری/ سخن بشنو از شمسۀ خاوری (سام‌نامه، ۴۸).

۶. گاه داستان با ساقی‌نامه یا مغنی‌نامه آغاز می‌شود:

بیا ساقی از باده بی خمار/ فروشوی زین جان خاکی غبار (آیینۀ اسکندری، ۲۹۶).

بیا ساقی آن باده تلخ‌فام/ که شیرینی عیش ریزد به کام (همان: ۸۹)

مغنی بدان ساز غمگین‌نواز/ درین سوزش غم مرا چاره‌ساز (اقبال‌نامه، ۲۶۴)

مغنی بر آهنگ خود ساز گیر/ یکی پرده ز آهنگ خود بازگیر (همان: ۸۲).

گزاره‌های قالبی میانی: گزاره‌های میانی عبارت‌هایی هستند که پلان‌های قصه را از هم جدا می‌کنند؛ عبارت‌هایی مثل: «اما چند کلمه بشنو از ...». این عبارت‌ها باعث تغییر فضا، زمان و مکان قصه می‌شوند. این گزاره‌ها را باید «تعلیقی» نامید؛ زیرا باعث نوعی انتظار و

تعلیق می‌شوند. «نقال ایرانی ترجیح می‌دهد پیش از شروع صحنه‌ای دیگر، صحنه قبلی را ببندد. به‌ندرت پیش می‌آید که با صحنه‌های موازی و لایه‌لایه کار کند» (مارزلف، ۱۳۸۵: ۴۴۶).
۱. گزاره‌هایی با ذکر نام راوی: ابومخنف آرد ازین در خبر ... (علی‌نامه، ب ۶۹۵۵)؛ اما بعد، ای طالب قصه عجیب‌الشأن و حکایه غریب‌البیان، مصنف این کلام و مؤلف این معانی، فرامرزن خدادادین عبدالله الکاتب الارجانی علیه رحمت‌الله الباری در لسان فارسی چنین بیان کرده است ... (سمک‌عیار، ۲۴۵/۳)؛ راوی اخبار، مصنف اطوار، استاد کامل فرامرز خداداد آورده است که (همان: ۲۶۹/۳).

۲. گزاره‌هایی که توجه خواننده را با جملاتی ساده، به سویه دیگر داستان جلب می‌کنند (از آن جانب چند کلمه‌ای از ... بشنو (سکندرنامه، ۵/ ۵۵۹)؛ از آن جانب سخن گوی قصه پر غصه به داستان فرخ روز باز آمد که (سمک‌عیار، ۱۹۱/۳)؛ از آن دو نقاب افکن پهلوان / سخن گویم ... (زرین‌قبانامه، ۱۱۵۱۳)؛ از این جانب به داستان ... باز گردیم که (سمک‌عیار، ۲۱۸/۳)؛ از این جانب چنین گوید خداوند حدیث که (همان: ۵۲/۴).

از این جانب راوی قصه عجیبه و حاکی حکایت غریبه روایت کند که (همان: ۲۵۳/۳)؛ از این جانب قصه پر غصه عالم‌افروز رسید که ... (همان: ۲۴۵/۳)؛ از این جانب مؤلف اخبار و قصه‌خوان شیرین‌کار چنین نقل کند که (همان: ۲۰۰/۳)؛ از این جانب مؤلف خوش‌سخن و مصنف قصه کهن روایت کند (همان: ۲۳۱/۳).

۳. گزاره‌هایی که داستان را در بخشی متوقف و توجه مخاطب را به بخشی دیگر معطوف می‌کند: او را بدین حالت بگذار (خاورنامه، ۱۳۶۸)؛ او را به ... بدار و چند کلمه از ... گوش کن (سکندرنامه، ۵/ ۱۱۷)؛ او را در راه نگه‌دار و این زمان تو قصه ... را گوش کن (ابومسلم‌نامه، ۲/ ۲۱۴)؛ ایشان را در اینجا بگذار تا به داستان ایشان برسیم (سکندرنامه، ۵/ ۱۲۲).

۵. گزاره‌هایی با واژگان پیوندی القسه، یا فی‌القسه (سمک‌عیار، ۴۸۴/۵)؛ ابومسلم‌نامه، ۱/ ۵۳۴؛ اسکندرنامه، ۱۷/ ۱؛ اشکوری، ۱۱۷، ۱۶۲).

۶. گزاره‌هایی که راوی برای ادامه روایت، از مخاطبان خود، طلب هدیه مادی یا معنوی می‌کند: اگر خواهید که بدانید که احوال ایشان به چه رسید، هر یکی یک بار الحمد از بهر جمع کننده کتاب و نویسنده بخوانید تا خدای تعالی بر ایشان رحمت کند. آمرزیده باد که بخواند (سمک‌عیار، ۱۶/۵)؛ فرخ روز خواست که بنگرد تا او کیست که عالم‌افروز گفت: ای شاهزاده،

جمع کننده کتاب، حلوا می‌خواهد تا بگوید این شخص کیست و ما را راه نماید که چگونه از میان قوم بیرون رویم و فرخ روز گفت (دوستان ما بسیارند که حلوا به شکر بدهند. این بگفت) بازنگرید، گیتی‌نمای را دید (همان: ۱۰۸/۴): هر که خواهد تا بداند که احوال عالم‌افروز در آن حالت به چه رسید و چگونه نجات یافت، پنجاه دینار زر بدهد و یکی توانایی ندارد، بدین جمع که حاضر آمده‌اند بدهند تا من بگویم که سمک با محنت بماند یا رستگار شد. اگر زر ندارید، هریک یخنی حلوا می‌خورید، بفرستید تا من نیز بخورم و اگر از آنچه گفتم هیچ نیست، هریکی یک بار الحمد از برای جمع‌کننده این کتاب بخوانید و از خدای تعالی او را آمرزش خواهید (همان: ۱۰۱/۵): هر یکی یک بار الحمد از برای جمع‌کننده این کتاب فرامرزن خداداد و کاتب این کتاب بخواند و ایشان را آفرینش خواهند تا به فضل خویش یزدان بر وی رحمت کند (همان: ۵۳۲/۵).

گزاره‌های پایانی: گزاره‌های پایانی قصه‌ها اغلب، پایان خوشی دارند و تمامی آن‌ها همسو با پایان داستان آرزوی خوشی برای شنونده و خواننده می‌کنند و این داستان شیرین از ایشان به یادگار باقی ماند (میرارسلان، ۶۵۶): بگفتم من این داستان را تمام/ ابر مصطفی، آتش از ما سلام (بانوگشسب، ۱۲۹).

۸-۳. کنایه‌ها

کنایه واژه یا عبارتی پرکاربرد با معنی مجازی و غیرحقیقی است که میان اهل ادب یا اهل زبان رواج دارد. کنایه در لغت به معنی ترک تصریح است و در اصطلاح به معنی ذکر ملزوم و اراده لازم یا ذکر لازم و اراده ملزوم است (برای تعاریف قدما ر.ک: شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۶۳). در کتب بلاغت جدید کنایه را «ذکر لازم و اراده ملزوم» معنی کرده‌اند؛ «کنایه عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده، معنای ظاهری آن نباشد؛ اما قرینه صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۳۵). کنایات موجود در افسانه‌های عامه را می‌توان به دو دسته کنایات آشنا و کنایات پیچیده و کم‌کاربرد تقسیم‌بندی کرد:

الف. کنایات ساده و آشنا: که تعداد آن‌ها بسیار بیشتر از کنایات غریب است، هم در تداول عامه و هم در متون نظم و نثر فراوان تکرار شده و فهم آن‌ها ساده است. برخی از

آن‌ها عبارت‌اند از: ابرو پرچین کردن (بیژن‌نامه، ب ۷۹۶)؛ اجل بر کسی تاختن (علی‌نامه، ۱۴)؛ از دهن کسی بوی شیر آمدن (ملک‌جمشید ... ، ۳۱)؛ از دیده پای در گل رفتن (سام‌نامه، ۳۷)؛ از رخ کسی آب و رنگ رفتن (بیژن‌نامه، ب ۵۳۷)؛ با دل بریان: شدت ناراحتی (حمزه‌نامه، ۳۸۱)؛ با عقاب اندرآمدن مگس (نبرد با قوی‌تر از خود) (زرین‌قبان‌نامه: ب ۲۲۴۶۱)؛ باد در قفس کردن (سام‌نامه، ۲۷۱، ۵۱۴)؛ زرین‌قبان‌نامه، ب ۱۹۷۵)؛ باد در مشت بودن / داشتن (سام‌نامه، ۵۳۷)؛ افتخارنامه، ۲۵۲، ۳۰۴)؛ فروریختن درخت امید: ناامید شدن (زرین‌قبان‌نامه: ۱۰۶۳۲)؛ بارگی تیز کردن (آیینة اسکندری: ۴۵)؛ ابرو به چین آوردن / کردن: خشم (افتخارنامه، ۲۹، ۹۲)؛ بیژن‌نامه، ب ۱۰۴۴)؛ شهریارنامه، ۱۴)؛ بساط جفا در نوشتن (علی‌نامه، ب ۹۸۵۲)؛ بندبند کسی راداکردن (رستم منشور، ۱۱)؛ به پیل دمان بازو افراختن (بدیع‌الملک، ۴۸)؛ به خون کسی دست شستن (بازل مشهدی، ۷۹)؛ بیژن‌نامه، ب ۴۳۹)؛ به درگاه کسی، روی نیاز سودن (راجی، ۶)؛ به دست و پای فرو مردن (ابومسلم‌نامه، ۱/۴)؛ پای بر ابلق افشردن (افتخارنامه، ۲۴۱)؛ پای بر جای بودن (کک کوهزاد، ب ۱۳۵)؛ پای بر دم اژدها / مار نهادن: انجام دادن کار زشت و شوم (علی‌نامه، ب ۵۵۲)؛ داراب‌نامه، ۸۷/۱)؛ پایاب چیزی نداشتن (بیژن‌نامه، ب ۵۹۸)؛ پشت در چیزی دوتا کردن (علی‌نامه، ب ۷۷۴۴)؛ پشه را در هوا نعل کردن (خاورنامه، ۶۵)؛ تا ببیند آشی که به تغار کرده چه مزه می‌دهد (همان: ۴۳)؛ تا مرغی را آب خوردن: به سرعت (داراب‌نامه، ۲۸/۱)؛ فیروزنامه، ۳۹۶)؛ تاریک بازار شدن (اسکندرنامه، ۱۴۰)؛ جان گروگان کردن (شهریارنامه، ۲۳)؛ جاهلی: جوانی (خاورنامه، ۸۱).

ب. کنایات پیچیده و غریب: که برخی از آن‌ها امروزه به‌ندرت کاربرد دارند و برای یافتن معنای ثانویه برخی از آن‌ها باید به فرهنگ کنایات مراجعه کرد: از خورشید تفی نیافتن: بهره‌اندک بردن (فرامرنامه کوچک، ب ۱۱۸)؛ از دیده خواستن: از خدا خواستن (آیینة اسکندری، ۵۵)؛ از ران خود کباب خوردن (اقبال‌نامه، ۴۵)؛ از سر ذوالفقار جواب نوشتن (علی‌نامه، ب ۶۱۴۴)؛ از کسی بی‌دماغ شدن: ناراحت و نومید شدن (خاورنامه، ۱۰۹)؛ از کسی یا چیزی رستخیز برآوردن (بیژن‌نامه، ب ۱۴۰)؛ از هوا گرفتن (از خدا خواستن) مشتاق چیزی بودن (فیروزشاه‌نامه، ۲۷۳)؛ انگشت در بینی کردن و خبر آن را برای کسی بردن (ابومسلم‌نامه، ج ۲: ۹۰)؛ آقا برمخیز خوردن (همان: ۳۸۱/۳)؛ بت به گردن انداختن: بت-پرستی (خاورنامه، ۴)؛ بر ماه دست گشادن: شادی و مستی (کک کوهزاد، ۲۴۵)؛ بر نعت بلغار

نشانیدن: برای سربریدن (خاورنامه، ۴۹)؛ بغل‌گیر شدن (بوستان خیال، ۸۰، ۹۴، ۱۱۴)؛ بگیر را بر کسی بستن: تعقیب کردن (خاورنامه، ۶۶)؛ بند قبا برگشادن: استراحت کردن (سام‌نامه، ۹)؛ به الاغ گرفتن کسی (ابومسلم‌نامه، ۱/۵۹۳)؛ به چیزی دل‌باز شدن: شیفته شدن، دل‌سوزاندن (خاورنامه، ۵۰)؛ به ششدر افتادن: مردن (زرین‌قبانامه، ب ۲۰۴۲۵)؛ به قائم ریختن: مغلوب شدن (اسکندرنامه نظامی، ۲۰۹، ۳۴۸)؛ به کسی دل‌باز دادن: امیدوار کردن (سام‌نامه، ۵۲)؛ به میزان کسی سنگ نداشتن (خاوران‌نامه، ب ۹۴۳۹)؛ پاشنه پاپوش را در جایی تکانیدن: وارد شدن (خاورنامه، ۸۸، ۱۳)؛ پرگار کسی تنگ آمدن (همای‌نامه، ۱۲۸)؛ پک در گلو کردن: از خنده جلوگیری کردن (حمزه‌نامه، ۱۰۱)؛ پیاله را راه به راه کسی کردن: دادن، تعارف کردن (خاور-نامه، ۴)؛ تسمه از پشت کسی کشیدن (حسین‌کرد شبستری، ۲۰۱، ۲۳۵)؛ خدا به گردن داشتن (در برابر بت به گردن داشتن) اعتقاد به خداوند (خاورنامه، ۵)؛ در باقی کردن: رها کردن (سمک‌عیار، ۳/۶۵)؛ در ویل چیزی بودن: فرصت کاری را یافتن (حمزه‌نامه، ۷۴)؛ دستمال در گردن انداختن: خدمتگزاری (قهرمان‌نامه، ۷۳، ۷۷)؛ دماغ تازه کردن (افتخارنامه، ۹۹)؛ شاهزاده هرمز، ۲۵؛ رستم منثور، ۷۳)؛ زبان چربی (اقبال‌نامه، ۷۷)؛ سر اندر نشیب آمدن: شکست خوردن، نابودی، مردن (زرین‌قبانامه، ب ۲۸۴۸)؛ سر را هم‌خوابه هوش کردن: هوشیار بودن (افتخارنامه، ۲۸۱)؛ سه نوبت زن پنج نوبت پناه (اقبال‌نامه، ۵۹)؛ شمشیر در گردن نمودن: تسلیم شدن (خاورنامه، ۸۵)؛ عنان را پاردم ساختن (خاوران‌نامه، ب ۳۱۴۴)؛ فعل باری‌گونه زدن: رد گم کردن (ابومسلم‌نامه، ۲/۴۳۲)؛ قفیز از جان کسی برآوردن (افتخارنامه، ۱۵)؛ کفل گرد کردن (اقبال‌نامه، ۲۰۰)؛ کلیچه از آفتاب ربودن (همان: ۴۰)؛ گرد پاپوش را در جایی تکاندن: وارد جایی شدن (خاورنامه، ۱۳، ۳۲)؛ گشاده زفر: عنان‌گسیخته (فرامرزن‌نامه کوچک، ب ۵۵۹)؛ مجهول‌زاده: گمنام (سمک‌عیار، ۱/۱۸۳)؛ مصرف نداشتن (بیجا بودن)؛ قابل تحمل نبودن (خاورنامه، ۹۶).

مطلب داشتن: کار یا دستور داشتن (همان: ۶۶)؛ مکابر درآمدن: ستیزه کردن (سمک‌عیار، ۴/۴، ۵/۴۹۰، ۴/۱۲۵)؛ منصوبه ساختن با کسی (ابومسلم‌نامه، ۳/۲۰)؛ نگران بر کسی بودن: محو تماشای کسی شدن (خاورنامه، ۳۳)؛ نمدی به آفتاب کشیدن: کاری از پیش بردن (همان: ۹۳)؛ نمک کسی را گرفتن: نفرین (همان: ۳۵)؛ وقت درگرفتن: وقت زادن زنی رسیدن (کوش‌نامه، ۳۷۰)؛ یکی پیش تو: یکی طلبت (ابومسلم‌نامه، ۲/۵۳۲).

۹-۳. ضرب‌المثل‌ها^{۱۱}

مثل، داستان، دستان یا نیوشه جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۲).

بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌های شیرین و آموزنده فارسی، از دیگر ویژگی‌های این داستان‌هاست. با تأمل در این امثال درمی‌یابیم پس از گذشت چندین قرن، هنوز این امثال بر زبان مردم جاری است. گنجینه امثال موجود در این افسانه‌ها یکی از منابع مطالعاتی بکر است که ما را با ذهن و زبان و اندیشه نیاکانمان آشنا می‌سازد. این امثال یا از زبان راوی یا از زبان شخصیت‌های مثبت و منفی داستان بازگو و متناسب با حال و هوای قصه مطرح می‌شود. به‌کارگیری این ضرب‌المثل‌ها باعث تلطیف فضای داستان و نزدیک‌تر شدن آن به گفت‌وگوهای روزمره است. نکته قابل توجه این است که در این امثال منظوم و منثور، هم نمونه‌هایی فخیم و استوار دیده می‌شود، هم امثال عامیانه، سست و گاه طنزآمیز که اکنون نیز کم‌وبیش در بین مردم و همچنین در متون ادبی، رواج دارند. برای نمونه ازین نم، ما را کلاهی است (اسکندر منثور، ۲۰)؛ چرا عاقل کند کاری که بازآرد پشیمانی؟ (همان: ۳۸۰)؛ چوب خشک و تر را با هم نمی‌سوزانند (همان: ۱۴۷)؛ دست بالای دست بسیار است (همان: ۲۳۷)؛ از شیر چه زاید به‌جز شیربچه (جنیدنامه، ۴۴۵)؛ دیوار موش دارد و موش گوش دارد (بدیع‌الملک ...، ۱۳۹) سربریده صدا ندارد (ملک جمشید، ۴)؛ کور چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا (میراسلان، ۹۳) و گاه کمتر شنیده شده: تیزی درفش بر سر درفش است (خاورنامه، ۱۱)؛ آتش از جای خود بیشتر نسوزاند (شیرویه نامدار، ۲۰۷)؛ چهل سیاه را عقل خروسی نباشد (فیروزشاه‌نامه، ۵۷۱)؛ هرچه در حروف ابجد کاف است، بر این قبای کهنه شکاف است (ملک جمشید، ۶)؛ به هشدرخان به سوداگری رفتن (جنیدنامه، ۳۸۷).

امثال مورد بررسی را می‌توان از نظر موضوعی به چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد:

الف. دنیا و بخت و اقبال: دنیا با شادی و غم و تلخ و شیرین و نیش و نوش و گل و خار همراه است؛ به کسی وفا نمی‌کند؛ باید روزگار را به شادی گذراند؛ با دنیا نباید درافتاد و از آن گردن پیچید.

ب. **مسائل اجتماعی:** ثروت و دینار و درم، حلال تمام مشکلات است؛ زبان بدخواهان و عیبجویان را می‌بندد. جان درویش، هدف تمام مصیبت‌هاست. یکی از ویژگی‌ها و بایسته‌های دنیای پهلوانی و شهبوسواری و حکومت، خردورزی، زیرکی و موقعیت‌شناسی و پرهیز از نادانی و نادانان است. کارهایی چون شتاب‌کاری، نادانی، دروغ، کژی، ناستواری، سبک‌سری، نامردمی، آرزوی محال داشتن، مردم‌آزاری، پیمان‌شکنی، کاهلی، شکم‌بارگی، طمع‌کاری و خودپسندی، رفتارهایی ناپسند و نکوهیدنی شمرده شده‌اند، مانند برخی از متون نظم و نثر قدیمی. در این ضرب‌المثل‌ها نیز متأسفانه گاه رگه‌هایی از اندیشه‌های مردسالارانه و زن‌ستیزان دیده می‌شود و زنان با صفات ناپسند و البته نابه‌جایی همچون بدکار، افشاکنده راز، بی‌حاصل، بی‌دانش، خانه‌نشین، دل‌نازک، زودباور، هرزه‌اندیش، حيله‌گر، ترسو، جاهل همراه شده‌اند

ج. **سیاست و حکومت:** حکومت موهبت و فرصت خوشایندی است و حتی اگر کوتاه‌مدت نیز باشد، شیرین و خواستنی است. در برخی از امثال می‌توان تأکید بر رعایت اصول و شایسته‌سالاری را دید.

د. **اندرزهای اخلاقی:** برخی امثال به رعایت احتیاط و محافظه‌کاری دعوت می‌کنند. رعایت اعتدال در همه امور، شرط عقل شمرده شده و مردم از افراط و تفریط بر حذر داشته شده‌اند. دسته‌ای از امثال، آدمی را به کوشش بی‌وقفه و دوری از کاهلی و تسلیم‌شدن و قدر فرصت‌های یگانه و بی‌تکرار را دانستن فرامی‌خوانند. سخن نیک دارای صفاتی است همچون چرب، شیرین، گرم، نرم، اندیشیده و از سر ادب و حکمت و معرفت، بجا، ماندگار و درخور دانش و فهم مخاطب. با چنین سخنی می‌توان در دل‌سنگ خارا نیز نفوذ کرد و کار خویش پیش برد.

۴. نتیجه‌گیری

کلیشه‌های زبانی شامل نفرین‌ها، دشنام‌ها، تعارف‌ها، دعاها، سوگندها، تهدیدها، تکیه‌کلام‌ها، متلک‌ها و کنایات و امثال هستند که زیرساختی فرهنگی دارند و در متون کلاسیک ادب عامه بسیار پرکاربرد است. تعبیر و اصطلاحات عامیانه مورد استفاده در این آثار، نزدیکی زبان محاوره امروز فارسی‌زبانان را با زبان مردم گذشته نشان می‌دهد و این نکته در

جامعه‌شناسی زبان اهمیت دارد.

نفرین‌ها کاملاً نشان‌دهنده جهان‌بینی و اعتقادات دینی گوینده است. دشنام، ناسزا یا فحش در داستان‌های عامیانه دوره صفویه و قاجار بر تزلزل بنیادهای اخلاقی دلالت دارد و گاه نشان‌دهنده مسائل فرهنگی و اجتماعی است. مضمون دشنام‌ها بر حماقت و کم‌عقلی، زن‌ستیزانه، با صبغه جنسی و ناموسی، حیوان یا پست‌تر از حیوان قلمداد کردن مخاطب، دینی و اعتقادی دلالت دارد و به بخت، نسبت صفات اخلاقی ناپسند، زشت‌رویی و بداندami دشمن و قومیتی و ملیتی اشاره می‌کند.

دعاها بیشتر برخاسته از اعتقادات دینی مردم است. برخی از این دعاها و تحسین‌ها امروزه نیز کاربرد دارند، همچون خانه‌ات آبادان و برخی دیگر از رواج افتاده‌اند، همچون این مزد کفش شما. سوگندها نیز بیشتر به نام خدا، پیامبران، ادیان، کتاب‌های آسمانی، شخصیت‌های دینی، به مظاهر زیبای طبیعت، به شأن و منزلت و قدرت پادشاهان یا حاکمان و بزرگان، به اساطیر ملی، به بزرگان، به بت‌ها یا اعتقادات خویش، به جان عزیزان، به برخی اشیاء و گاه طنزآمیز است. تهدیدها و رجزخوانی در صحنه‌های نبرد در افسانه پهلونی بسیار است.

یکی از عناصر زبانی و ساختاری قصه‌های عیاری، گزاره‌های قالبی تکرارشونده‌ای هستند که معنایی خاص را می‌رسانند و بیشتر ابزاری ساختاری برای تمایز زمان و فضا است. گزاره‌های قالبی، آغازی، میانی و پایانی هستند. گزاره‌های آغازین برای گشایش قصه است که نام راوی در آن مشخص شده است یا راوی با صفاتی چون دانا، کاردان، فیلسوف، موبد، مهندس و دهقان با عباراتی زیبا و شاعرانه و آرایه‌های ادبی به‌ویژه سجع معرفی می‌شود. گاه داستان با ساقی‌نامه یا مغنی‌نامه آغاز می‌شود. در گزاره‌ها دعوت به شنیدن یا خواندن داستانی می‌کنند. گزاره‌های میانی پلان‌های قصه را از هم جدا می‌کنند و گزاره‌های پایانی آرزوی خوشی برای شنونده و خواننده دارند.

کنایات موجود در افسانه‌های عامه را می‌توان به دو دسته کنایات آشنا و کنایات پیچیده و کم‌کاربرد تقسیم‌بندی کرد: کنایات ساده و آشنا و کنایات پیچیده و غریب که امروزه به‌ندرت کاربرد دارند. گنجینه‌امثال موجود در این افسانه‌ها نیز یکی از منابع مطالعاتی بکر است که ما را با ذهن و زبان و اندیشه نیاکان آشنا می‌سازد. به‌کارگیری این ضرب‌المثل‌ها باعث تلطیف فضای داستان و نزدیک‌تر شدن آن به گفت‌وگوهای روزمره است.

۵. پی‌نوشت‌ها

1. Permyakov
2. from Proverb to folk-tale
3. idiom

۴. در بخش منابع این جستار به سبب فراوانی استفاده از منابع داستانی، منابع مکتوب و داستانی از هم تفکیک شد. ترتیب الفبایی منابع داستانی براساس عنوان کتاب است.

5. curse
6. malison
7. Prayer
8. oaths
9. threat
10. ale formula
11. proverb

۶. منابع

- ابومحبوب احمد (۱۳۸۸). «لال شیش، چوب بلاگردان، تیر آرش». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*. دوره ۵. ش ۱۶. صص ۹-۳۳.
- آقاگل‌زاده، فردوس و همکاران (۱۳۸۹). «شناسایی و توصیف گفتارهای قالبی شده زبان فارسی برپایه نقش عوامل جامعه‌شناختی زبان». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. ش ۲ (۳). صص ۱۱۹-۱۳۳.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). «نکاتی درباره فحش و فحاشی در زبان فارسی». *ایران-شناسی*. ش ۵۴. صص ۳۴۱-۳۵۰.
- باغینی‌پور، مجید (۱۳۷۹). «گفتار قالبی و کاربرد خلاقانه آن». *زبان‌شناسی*. س ۱۵. ش ۱. صص ۴۵-۵۷.
- پشتدار، علی‌محمد (۱۳۸۸). «تعارفات زبان فارسی از دیدگاه علم بلاغت (مجاز)». *نامه پارسی*. ش ۴۸-۴۹. صص ۵۹-۷۰.
- ثابت، عبدالرحیم (۱۳۸۵). «اصطلاح‌ها و تعارف‌های رایج در میان زنان شیرازی». *فرهنگ مردم*. س ۵. ش ۱۷. صص ۱۵۵-۱۶۹.
- دانشگر، محمد (۱۳۸۱). «تعارف و فرهنگ آن نزد ایرانیان». *نامه پارسی*. ش ۲۵.

صص ۵۷-۷۲.

- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی*. تهران: معین.
- ----- (۱۳۹۴). «گونه‌شناسی ساخت‌های قالبی در زبان عامه». *جستارهای زبانی*. دوره ۶. ش ۴ (۲۵). صص ۶۹-۹۸.
- شایلی، علیرضایی (۱۳۸۷). «تعارف در فرهنگ مردم ایران». *فرهنگ مردم*. س ۳. ش ۸-۹. صص ۱۰۱-۱۱۴.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات*. تهران: سخن.
- شمس قیس رازی (۱۳۶۰). *المعجم فی معاییر الاشعار العجم*. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: زوآر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: میترا.
- مارزلف، اولریش (۱۳۸۵). «گنجینه‌ای از گزاره‌های قالبی داستان عامیانه حسین کرد». ترجمه عسکر بهرامی. پیوست حسین کرد شبستری. تصحیح ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمه.
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۶). *ادبیات داستانی*. تهران: سخن.
- ورتنیکوف، الکساندر (۱۳۸۰). «برخی ساخت‌های نحوی قالبی‌شده در زبان فارسی». ترجمه محسن شجاعی. *زبان‌شناسی*. س ۱۶. ش ۱. صص ۷۷-۸۲.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۸). *دیداری با اهل قلم*. مشهد: دانشگاه مشهد.

References:

- Abu Mahboub, A. (2009). Lal Shish, Wood Sculptor, Tir Arash, *Mystical Literature and Mythology* (Persian Language and Literature, Autumn, Volume 5, Issue 16). Pp. 9-33 [In Persian].
- Agha Golzadeh, F.; A. Kord Zaferanlou Kambouziya, & E. Sadat-e-Hashemi. (2010). "Identifying and describing Persian language forms based on

- sociological factors of language". *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*. Autumn & Winter; 2 (3).Pp. 119-133 [In Persian].
- Baqeinipour, M. (2000). "Templatic speech and its creative application". *Journal of Linguistics*. 5th year, Winter. Pp. 45-57 [In Persian].
 - Daneshgar, M (2002). "Compliments and culture of Iranians". *Persian Letter*. Summer, No. 25.Pp. 5-7 [In Persian].
 - Marslev, O (2006). *A Treasure of the Templatic Propositions in Popular tale of Hussein Kurd*. translated by: Askar Bahrami, corrected by: Iraj Afshar & Mehran Afshari; Tehran: Cheshmeh [In Persian].
 - Mir sadeqi, J. (1997). *Fictional Literature*. Tehran: Soxan [In Persian].
 - Omid Salar, M. (2002). "Notes on cursing in Persian". *Iranian Studies*. summer, No. 54.P p: 341-350 [In Persian].
 - Poshtdar, A. M. (2009). "Persian language compliments from the viewpoint of rhetoric's (authorized)". *Persian Letter*. Spring & Summer, No, 48 and 49.Pp. 59-70 [In Persian].
 - Sabet, A. (2006). "Common Terms and Compliments among Shiraz Women". *People's Culture*. Year 5, No. 17, Spring .Pp:155-165 [In Persian].
 - Shaeilly, A. (2008). "Compliments in Iranian's culture". *People's Culture Quarterly*. 3th year, Issue 8, 9, No. 9, Summer &Autumn. Pp. 101-114 [In Persian].
 - Shafi'i Kadkani, M. (2012). *The Resurrection of the Words*. Tehran: Soxan.
 - Shams Qeys Razi (1981). *Al-Mu'jam Fi Ma'aeir Al Ajam*. Corrected by, Modarese Razavi, Tehran: Zavar [In Persian].
 - Shamsa, S. (2004). *A New Look at Badei'*. Tehran: Mitra [In Persian].
 - Vertinkov, A. (2001). "Some templatic and syntactic constructions in Persian" Translated by: Mohsen Shojaei. *Journal of Linguistics*. 16th, No 1, spring & summer. Pp. 77-82 [In Persian].

- Yousefi, G. (1979). *Didari ba Ahle Qalam*. Mashhad: Mashhad University.
- Zolfaghari, H. (2009). *The Great Encyclopedia of Iranian Proverbs*. Tehran: Moein [In Persian].
- ----- (2015). "Typology of structural constructions in popular language". *Language Related Research*. Vol. 6, Issue 4 (Successive 25), Mehr& Aban. Pp. 69-98 [In Persian].